**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010317**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آقای صدر در کلام مرحوم آخوند متعرض شدند و کلام مرحوم آخوند را بحث کردند. ولی خیلی گزارشی که از کلمات آقای آخوند در کلام مرحوم آقای صدر هست، همچنین گزارشی که از کلام آقای خویی در این کلام آقای صدر هست با آن چیزی که در کلام خود مرحوم آخوند و تقریرات مرحوم آقای خویی هست متفاوت هست، تفاوت جدی دارد. حالا من یک مروری برای فرمایش آقای صدر می‌کنم، بعضی تفاوت‌هایش را عرض می‌کنم. آقای صدر می‌فرمایند که محقق خراسانی فرمودند که اگر اثر شرعی مترتب بر عنوان کلی باشد و در فردی شک بکنیم می‌شود با استصحاب فرد آن اثر عنوان کلی را بار کرد اگر آن کلی، کلی ذاتی باشد یا کلی عرضی که به نحو خارج محمول باشد، نه عرضی که به نحو محمول بالضمیمه. بعداً ایشان می‌آیند اوّلاً بحث را جدا می‌کنند، می‌گویند مرحوم آخوند در کلیات ذاتیه این شکلی، مرحوم آقای صدر اینجوری:

«فذكر في القسم‏ الأول‏ و هو الكليات‏ الذاتيّة أن استصحاب حياة زيد مثلا يترتب عليه آثار الإنسان لأن الواسطة في المقام و هي عنوان الإنسان نفس الفرد في الخارج لا شي‏ء آخر ملازم معه.»

بعد می‌فرمایند که ما این کلام را می‌توانیم در دو قسم دیگر هم تعمیم بدهیم و بگوییم که:

«و هذا الكلام يمكن تعميمه إلى القسمين الآخرين إذ كما يكون مفهوم الإنسان بالنسبة إلى ما يصدق عليه ذاتيا كذلك عنوان الفوق أو الأسود بالنسبة إلى ما يصدق عليه من حيث انه يصدق عليه ذاتي و ليس امراً زائداً عليه.»

مرحوم آخوند اصلاً بحثشان به این شکلی که ایشان بحث را طرح می‌کند نیست. بحث ایشان این هست که حکمی که روی عنوان کلی رفته این حکم برای خارج است. یک موقعی این عنوان کلی در خارج ما به ازاء دارد، ما به ازای مستقلی از فرد دارد، گاهی اوقات ما به ازای مستقل ندارد. ایشان در مورد اسود می‌گویند چون این محمول بالضمیمه هست ما به ازاء دارد، بنابراین حکمی که مربوط به اسود هست کأنّه مربوط به آن سوادش. که ما اشکال می‌کردیم که حکم اسود مربوط به خود اسود است، مجرد این‌که سواد منشأ می‌شود بالذات عنوان اسود را حمل کنیم باعث نمی‌شود که حکم روی سواد برود. حکم مربوط به اسود است. مرحوم آخوند کلامش این هست، ایشان اصلاً کلام را به این شکل طرح نکرده و آن مدلی که. کلام مرحوم آخوند، کلام به نظر تمامی نمی‌آید، ولی به این شکلی که ایشان کلام را نقل کرده. و اصلاً مرحوم آخوند بین ذاتی و عرضی خارج محمول فرقی نگذاشته. ایشان حرفشان این نیست که ذاتی چون ذاتی است آن کلی با فرد یکی است. می‌گوید آن عنوان گاهی اوقات ما به ازای خارجی غیر از فرد دارد، گاهی اوقات ندارد. در خارج محمول و در عناوین ذاتیه ما به ازای مستقل ندارد. ولی در محمول بالضمیمه ما به ازای مستقل دارد، به این شکل بحث را طرح کرده.

شاگرد: آقای صدر دقیقاً چی می‌گویند؟ یعنی چجوری معنا می‌کنند؟

استاد: ایشان بحث را اصلاً به این شکل گفته،

«فذكر في القسم‏ الأول‏ و هو الكليات‏ الذاتيّة أن استصحاب حياة زيد»

اصلاً مثل این‌که آقای آخوند بین کلیات ذاتیه، برای کلیات ذاتیه یک استدلال آورده، برای کلیات عرضی خارج محمول استدلال دیگری آورده، هرکدامشان را به یک بیان گفته استصحاب فرد می‌تواند کلی را با آن حکم چیز کرده. اصلاً به این شکل نیست که تفصیلی ایشان قائل بشود بین استصحاب ذاتی و استصحاب خارج محمول که شما می‌گویید بیانی که در استصحاب ذاتی داریم در استصحاب خارج محمول هم می‌شود پیاده‌اش کرد. اصلاً به ذاتی بودن تکیه ندارند. ایشان حرفشان این هست، چون آن ذاتی است کأنّه. اصلاً ایشان به ذاتی بودن اصلاً دست که فرمایش مرحوم آخوند هیچ تکیه‌ای روی ذاتی بودن نیست در کلامشان. می‌گوید چون تفصیل قائل شدند بین ذاتی و خارج محمول از یک طرف، و محمول بالضمیمه از طرف دیگر. محمول بالضمیمه چون گفتند ضمیمه دارد، بنابراین حکمی که مربوط به کلی است، مربوط به این ضمیمه است. که ما اشکال می‌کردیم که این ملازمه ندارد. چون ضمیمه منشأ صدق شده پس آن حکم مربوط به ضمیمه باشد. اینجوری اشکال کنیم عیب ندارد، آن اشکال هست. ولی این‌که ایشان ذاتی را چون ذاتی بوده گفته که آن کلی با آن فردش انطباق دارد و ذاتی هست. اصلاً به ذاتیت ایشان آنجا تکیه ندارد. می‌گوید عنوان ذاتی و فرد و عنوان عرضی به نحو خارج محمول و منشأ انتزاعش اینها یکی هستند، در خارج. اتحاد خارجی دارند. این شکلی عنوان کردند.

بعد خب ایشان می‌گوید که: «و أياً ما كان فقد اعترض السيد الأستاذ على صاحب الكفاية بان جريان استصحاب حياة زيد مثلا لترتيب الأثر الشرعي المترتب على الكلي ليس استثناءً من الأصل المثبت بل هو خارج عنه موضوعاً،»

بعد توضیحی در مورد کلام مرحوم آقای خویی در ادامه آمده، کأنّ آقای خویی اعتراض کردند به مرحوم آخوند که شما چرا استصحاب حیات زید برای ترتیب اثر شرعی را مثبت دانستید ولی استثنای از مثبت دانستید. این کلام اگر آقای خویی این کلام را گفته باشند خیلی کلام بی‌ربطی است. چون مرحوم آخوند تصریح می‌کند اصل مثبت نیست. توهم مثبت بودن را می‌خواهد دفع بکند. می‌گوید اصلاً داخل در مثبت نیست، پس چجوری آقای خویی اشکال می‌کند که این استثناء از اصل مثبت نیست. و در تقریرات آقای خویی هم این شکلی نیامده. اصلاً به این عنوان که آقای آخوند شما چرا استثنا گرفتید؟ به این شکل اصلاً نیامده. آن که آمده این هست که مرحوم آقای آخوند، این چیزی که در مصباح الاصول آمده، استصحاب فرد برای ترتیب اثر کلی را می‌گویند مثبت نیست به دلیل این‌که طبیعی و فرد در خارج اتحاد دارند. بعد ایشان اشکال می‌کند که این‌که مثبت نیست نکته‌اش این نیست که طبیعی و فرد در خارج اتحاد دارند. بلکه نکته‌اش این است اثری که برای طبیعی است اصلاً اثر برای خود فرد است. اثر برای طبیعی نیست، اثر برای خود فرد است. ایشان اینجوری اشکال کرده. که ما عرض کردیم اشکال آقای خویی به مرحوم آخوند درست هم نیست، مرحوم آقای آخوند مطلب را خیلی دقیق‌تر از مرحوم آقای خویی مطرح کردند، گفتند بین این‌که یک موقعی ما می‌گوییم احکام به طبایع تعلق می‌گیرد، بین طبیعت و فرد اتحاد وجودی هست. یک موقع ما می‌گوییم احکام به افراد تعلق می‌گیرد، حکم اصلاً به خود آن فرد تعلق گرفته. آقای خویی این دو تفصیل بین احکام به طبیعت تعلق گرفته و یا به فرد تعلق گرفته، فرق اینها را اصلاً توجه نکرده و بحث سر این هست که ببینید وقتی ما یک زید داریم این زید در خارج انسان هست مع شیءٍ زائد. بحث این است که آیا حکم برای این مجموعه من حیث المجموع است، یعنی انسان به علاوۀ آن مشخصات فردیه، بنابر این‌که حکم را به طبیعت تعلق بگیریم حکم برای خود انسان خارجی است. ولی اگر گفتیم به فرد تعلق بگیرد برای کل آن مجموعه است. مرحوم آخوند می‌گوید آن فرد هم که کل این مجموعه است با آن طبیعتی که در ضمنش است اتحاد دارند. چرا؟ چون فرد به شرط شیء طبیعت است، طبیعت به شرط شیء زائد. و لا بشرط یجتمع مع الف شرط. تعبیر تصریح مرحوم آخوند است که می‌گوید طبیعت لا بشرط است و فرد آن لا بشرط مع شیءٍ زائد است. و لا بشرط یجتمع مع الف شرط. خب این مطلب مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که حکم برای فرد است یعنی چی؟ یعنی برای کل آن مجموعه است؟ یعنی طبیعت متشخّص به آن فرد خصوصیات فردیه هم در ترتیب حکم دخالت دارد؟ این خب روی مبنای این‌که حکم به افراد تعلق بگیرد درست است. و مرحوم آخوند هم قبول دارد. دقیقاً همین را می‌گوید. می‌گوید اگر ما گفتیم حکم به افراد تعلق می‌گیرد حکم برای آن فرد است، فرد یعنی طبیعت مع المشخصات الفردیة. ولی اگر گفتیم حکم به طبیعت تعلق گرفته طبیعت با فرد اتحاد وجودی دارند، یکی نیستند. طبیعت و فرد از نوع جزء و کل است. طبیعت جزئی از فرد است. طبیعت در عالم خارج. فرد طبیعت از مع شیءٍ زائد. ولی چون اتحاد وجودی دارند پس بنابراین شما وقتی فرد را استصحاب می‌کنید در ضمن آن طبیعت ضمنش را هم استصحاب کردید. چون اینها با هم اتحاد وجودی دارند. پس بنابراین حکمی که برای طبیعت هست با استصحاب فرد مترتب می‌شود، چون در ضمن استصحاب فرد شما آن طبیعت را هم استصحاب کردید، چون اتحاد وجودی دارند. وقتی اتحاد وجودی دارند با همدیگر متحد هستند، در یک وجود اجتماع کردند، وقتی فرد را، این کل را استصحاب می‌کنیم، جزئش را هم استصحاب کردید دیگر. کلامی که آقای صدر هم بعداً ذکر می‌کند که مرحوم آخوند اینها را تصریح می‌کند. بنابراین کلام مرحوم آخوند با کلام مرحوم آقای خویی یکی است. با دقت بیشتری که در کلام مرحوم آخوند هست، که فرق بین طبیعت این‌که ما بگوییم احکام متعلق به طبایع هستند یا متعلق به افراد، این فرق را هم با دقت ایشان در کلامشان آورده. بنابراین کلام مرحوم آقای خویی علاوه بر این‌که کلام جداگانه‌ای نیست، از کلام مرحوم آخوند، یک مقداری کلام مرحوم آخوند را، دقتش را کم کردند و همان را فرمودند. و علی ای تقدیر حالا هر جور باشد ایشان هیچ اعتراض به آقای آخوند و آقای خویی ندارند که شما چرا این استثناء از اصل مثبت دانستید؟ این مسلم است که اصل مثبت نیست. کلام مرحوم آقای خویی این هست که آقای خویی قبول دارد. می‌گوید شما این‌که می‌گویید اصل مثبت نیست درست است. اصل مثبت نیست، ولی نکته‌اش این هست که این حکم برای فرد است نه حکم برای طبیعت. و طبیعت تنها مشیر به فرد است. اینجوری تعبیر، خیلی تعبیر بی‌دقتی است. طبیعت مشیر به فرد است، طبیعت مشیر به آن ذات فرد است. یعنی ببینید ما در خارج یک انسان داریم، یک مشخصات فردیه‌ای که این، یعنی به عدد افراد انسان در خارج ما انسان داریم. ولی هر یک از این انسان‌ها در یک لباس فردیت و تشخّصی محصور شده‌اند. این‌که شما می‌گویید طبیعت اشارۀ به فرد دارد، مشیر به فرد است، مشیر به کدام فرد است؟ یعنی به مجموعه‌اش؟ طبیعت که هیچ وقت نمی‌تواند مشیر به این مجموعه باشد. هر عنوانی مشیر به خودش است. مشیر به عنوان دیگری که نمی‌تواند باشد. اگر آنجوری که مرحوم آخوند می‌فرماید طبیعت و فرد اتحاد وجودی دارند، اگر این را می‌خواهید بگویید خود کلام مرحوم آخوند است با دقت بیشتری که کلام مرحوم آخوند دارند. بنابراین عرض من این هست گزارشی که آقای صدر از کلام مرحوم آقای خویی ارائه دادند یک گزارشی است با تقریرات، حالا مصباح الاصول را دیدم، سایر تقریرات ایشان را مراجعه نکردم ببینم هیچ تقریراتی این شکلی که آقای صدر گزارش می‌کند بحث آقای خویی را گزارش کردند یا نه؟ یعنی اینجوری که آقای صدر گزارش می‌کنند باید آقای خویی خیلی پرت باشد از کلام مرحوم آخوند. خیلی بی‌ربط است این اشکال آقای ؟؟؟ به. مرحوم آقای خویی اینقدر هم بی‌ربط اشکال نمی‌کند به آقای ؟؟؟ که شما چرا این را استثنای از اصل مثبت می‌دانید.[[1]](#footnote-1) تصریح می‌کند استثناء نیست، اصلاً جزء اصل مثبت نیست. ما یتوهم کونه من الاصل المثبت. و بعضی از موارد را در همین، این مواردی که هست، می‌گوید قبول می‌کند از اصل مثبت است ولی جزء استثناءها قرار می‌دهد. مثل استصحاب جزء و شرطی که در جزء الواجب و اینها بود. آنها را، آن شرط الواجب را می‌گوید جزء اصل مثبت هست ولی از باب واسطۀ جلی و از آن باب‌ها استثنائش می‌کند. بعضی را می‌گوید اصل مثبت است ولی استثناء است. ولی این موارد را می‌گوید اصلاً اصل مثبت نیست. خب این هم کلام دیگر مرحوم آقای صدر.

بعد حالا آنهایش بماند. بعداً ایشان وارد اصل تحقیق مطلب می‌شوند. مطلب را که می‌خواهند تحقیق می‌شوند، می‌گویند تمام این کلمات مشوّش هست ما بحث را بگذارید یک جوری بحث کنیم که خارج از تشویش باشد. ایشان می‌گویند

«و التحقيق: ان أصل هذه المنهجة لا يخلو من تشويش، فانه ينبغي تحديد مصب الاستصحاب»

یک نکته عرض بکنم کلام آقای صدر بنابر تقریر آقای هاشمی با کلام آقای صدر بنابر تقریر آقای حائری تفاوت ماهوی ندارند، یک تفاوت‌های جزئی بینشان هست و اینهایش خیلی مهم نیست. مثلاً یک اضافه‌ای در همان بحث سابق دارد که ایشان به آقای خویی، در کلام آقای حائری هست، اعتراض می‌کند که کلام آقای آخوند با کلام آقای خویی یکی است. آقای آخوند هم همین کلام آقای خویی را می‌خواسته بگوید، شما چرا این را به عنوان اعتراض به کلام آقای آخوند می‌گویید، این در آنجا هست در اینجا نیست. ولی در هر دو این که مرحوم آقای خویی استثناء دانسته‌اند و به مرحوم آخوند نسبت دادند که این مورد را استثنای از اصل مثبت می‌داند و ایشان اعتراض می‌کند که نه این موضوعاً خارج است، تخصصاً خارج است، استثناء نیست و امثال اینها، این در هر دو کلام هست. ادامۀ بحث‌ها هم، جوهرۀ مطالب یکی است. این که من حالا محور کلام را همین بحثو آقای هاشمی قرار می‌دهم و تفاوت جدی بین اینها نیست. البته آقای آسید محمود هاشمی مرحوم خودشان هم یک نکاتی در حاشیه دارند که من حالا متعرض آن نکات هم برسیم می‌شوم.

آقای صدر بحث را اینجوری مطرح می‌کنند. می‌گویند شما استصحاب را در چی می‌خواهید جاری کنید؟ در آن فرد خارجی به خارجیته؟ خارج نه مصبّ احکام شرعیه است و نه مصب یقین و شک است. بنابراین به خارج نمی‌شود تعلق گرفت، بلکه باید بگوییم به مفاهیم. حالا من یکی یکی مطلب را ببینیم همینجور هست که ایشان مطرح می‌کنند یا نه؟

اوّلاً نه احکام شرعیه مصبّش مفاهیم است، نه یقین و شک به مفاهیم تعلق گرفته. این را عرض کردیم، یقین من به عدالت خارجی زید یقین دارم. چون یقین یعنی عدالت خارجی زید در ذهن من انعکاس پیدا کرده است. یقین یعنی این. شک دارم، یعنی نمی‌دانم این، حالا یقین را شما در نظر بگیرید، یقین که روشن‌تر است. حالا آن که شک است چون من نمی‌دانم در خارج هست یا نه، این چیزی. در افق ذهن من یک خارجی وجود دارد، من می‌گویم که آن امر خارجی نسبت به آن یقین دارم. ولو از افق ذهن من هست، ولی به خارج تعلق می‌گیرد، نه به ذهن من. این یک نکته.

نکتۀ دیگری که اینجا وجود دارد حالا در مورد احکام شرعی که روشن‌تر. حالا باز اینجا را ممکن است شما یک جوری بگویید که خارج از افق ذهن صاحب الیقین متیقِّن و شاک ملاحظه می‌شود. ولی در احکام شرعی آن اصلاً اینجور نیست. فرض کنید طهارت و نجاست وصف شیء خارجی هستند بوجوده الخارجی. یعنی هذا الشیء طاهرٌ و یقین ما جنبۀ طریقی صرف دارد. هیچ دخالتی ندارد. و ما این را قبلاً توضیحش را دادیم به خصوص حالا در مورد متعلّق التکلیف خب آن حالا بحث‌هایی دارد به اصطلاح مرحوم آیینی که متعلق التکلیف آیا تکلیف خارج تعلق می‌گیرد، به ذهن تعلق می‌گیرد آنها همان حرف‌هایی که مرحوم آخوند در بحث اجتماع امر و نهی مطرح می‌کنند حالا آن را فعلاً کار ندارم. آن چیزی که اینجا بیشتر مورد نظر ما هست موضوع تکلیف به اصطلاح مرحوم نایینی است. فرض کنید که خون نجس است، نجاست وصفی هست برای آن خون خارجی. اگر من خیال می‌کنم اینجا خون هست، یقین دارم خون هست، بعداً می‌فهمم اِ خون نبوده. کشف می‌شود از اوّل حکم نبوده. نه حکم بوده و من خیال می‌کردم. استصحاب این فرق را دارد. یقین و شک چون استصحاب درش یقین و شک یک نحو موضوعیت دارد. اینجور نیست که از اوّل استصحاب جاری نبوده. استصحاب چون حکم ظاهری است درش یقین و شک یک نحو موضوعیت دارد و به آن خارج به یک معنا تعلق نمی‌گیرد. ولی در احکام شرعیه حکم شرعی برای خارج است اصلاً. موضوع حکم شرعی آن شیء خارجی هست بوجوده الخارجی. اصلاً ربطی. پس بنابراین ما وقتی می‌گوییم زیدٌ واجب الاکرام، زید خارجی رویش وجوب اکرام می‌رود که ما قبلاً این توضیح را دادیم که صور ذهنیه و تصورات منشأ می‌شوند که اشیاء خارجیه به یک سری اوصافی متصف بشوند و آن اوصاف مرحلۀ مجعوله است. ما می‌گفتیم زید خارجی که استطاعت پیدا می‌کند وجوب حج روی آن می‌رود. مستطیع بوجوده الخارجی متصف می‌شود به صفت وجوب حج. البته این عنوان انتزاعی هست که انتزاع می‌شود منشأ انتزاعش ذهنی است. ولی آن چیزی که اثر برش هست بعد بر خارج بار می‌شود به خصوص این نکته را هم ضمیمه بکنم، خود مرحوم آقای صدر حالا ما که می‌خواهیم بگوییم که اصلاً مرحلۀ مجعول یک مرحلۀ حقیقی هست ولو حقیقی بودنش ولو وجود مستقل از منشأ انتزاع ندارد، ولی وجود نهمی نیست، وجود خیالی نیست، اینجور که آقای صدر تعبیر می‌کنند. ولی آقای صدر که مرحلۀ مجعول را وجود وهمی می‌داند به این مطلب هم تصریح می‌کند با وجودی که وجود وهمی است آن استصحاب، همان وجود وهمی آن منشأ اثر است. ایشان در استصحاب بقای جعل و بقای مجعول، استصحاب بقای مجعولی که معارضه می‌کند با استصحاب عدم جعل در کلام مرحوم آقای به تناسب آن بحث که وارد می‌شود ایشان این مطلب را مطرح می‌کنند، می‌گویند اثر برای مجعول است. مجعول ولو یک وجود وهمی است ولی عرف همان وجود وهمی را منشأ اثر می‌داند، همان وجود وهمی و خیالی را. پس وجود وهمی و خیالی همان منشأ اثر است.

شاگرد: چجوری ایشان گفتند تحقق کبریٰ به ضمیمۀ تحقق صغریٰ بدون این‌که مجعول واسطه بشود، حکم مقبول به لزوم امتثال را دارد؟

استاد: بله حق با شماست. نه حالا روی مبنای ایشان نمی‌خواهم بحث را دنبال کنم. ولی می‌خواهم بگویم که مبنای صحیح این هست که، این‌که من می‌خواستم بگویم حتی روی مبنای آقای صدر هم، حتی روی خود مبنای آقای صدر هم باید مطلب را همینجور پیش ببریم نه نه درست نیست، این اشکال را برمی‌گردم. ولی روی اصل مطلب می‌خواهم عرض کنم. آن این است که مجعول یک مرحلۀ حقیقی هست و اثر برای همان مرحلۀ مجعول است. اثر برای مرحلۀ مجعول هست و آن هیچ مانعی هم ندارد. البته این نکته را عرض بکنم، مرحوم آقای صدر استصحاب بقای مجعول را جاری می‌داند به نظرم. آن یک بحث دیگر است، آن اگر با وجودی که مجعول را ایشان یک امر جعلی می‌داند، یک امر وهمی می‌داند استصحاب بقای مجعول را. حالا این را اجازه بدهید یک قدری من دقت دیگر در کلام ایشان بکنم ببینم ایشان استصحاب بقای مجعول را چیز می‌کند، درست قبول دارد، ندارد؟ چه کار می‌کند و اینها.

شاگرد: طبق مبنای شما بالدقة العقلیة هم مجعول منشأ اثر است چون فرمودید که

استاد: بله بالدقة العقلیة مجعول منشأ اثر است.

شاگرد: وجود مستقل از منشأ

استاد: ولو وجود مستقل از منشأ انتزاع ندارد، ولی بالدقة العقلیة آن منشأ اثر هست به دلیل. حالا این که می‌خواهم بگویم به یک معنا تفاوت ندارد، این‌که او را ما منشأ اثر می‌خواهیم قرار بدهیم به خاطر سیاقت ظاهری‌اش هست. یعنی چون ما یک سری آثار این هست که مثلاً اگر موضوع ذی اثر حدوث و بقا برایش تصویر بکنیم استصحاب جاری می‌شود. مثلاً این اشکالی که آقای صدر مطرح می‌کند که در مجعول آن فترۀ حدوثی و بقایی‌اش هر دویش با جعل ایجاد می‌شوند. و جعل اینها در زمان واحد است. جعل اینها حدوث و بقاء ندارد. که ما عرض می‌کردیم لازم نیست که آن منشأ انتزاع را شما در نظر بگیریم. همین مقدار که خود این عنوان حدوث و بقاء داشته باشد کافی هست. یعنی می‌خواهم بگویم که حکم سیاقت ظاهری‌اش بر اساس مجعول استوار است. یعنی شکلی که ما حکم را شارع ترسیم کرده براساس مجعول هست و بنابراین این بحث‌هایی که ایشان مطرح می‌کنند که حکم موضوعش مفاهیم ذهنی است اصلاً درست نیست. نه، حکم موضوعش خود وجود خارجی هست و این وجود خارجی هم ممکن است حدوث داشته باشد، بقا داشته باشد، بنابراین عدالت زید حدوثاً می‌تواند منشأ اثر باشد، می‌تواند بقاءً منشأ اثر باشد، استصحاب، به خاطر همین عدالت زید را ما استصحاب می‌کنیم. ولو نسبت به آن جعل که در نظر بگیریم همۀ اینها در زمان واحد ایجاد شدند. هیچگونه تقدم و تأخر زمانی نیست، ولی با این حال چون مرحلۀ مجعول منشأ اثر هست مرحلۀ مجعولش حدوث و بقاء دارد. می‌گوییم عدالت سابق نمی‌دانیم هنوز باقی هست یا باقی نیست، بنابراین مجعولی که سابقاً موجود بوده نمی‌دانیم باقی هست یا باقی نیست. یعنی هم موضوع خودش حدوث و بقاء درش تصویر می‌شود، هم حکمی که بر این موضوع بار می‌شود.

شاگرد: این عرفی است یا عقلی، این کسی که حدوث و بقاء درش این شکلی تصویر کردید؟

استاد: عقلاً هم همین است. حکم اصلاً از آن حکم مربوط به آن عنوان انتزاعی است. حکم یعنی آن عنوان انتزاعی. حکم یعنی موضوع حکم یعنی آن چیزی که این عنوان انتزاعی بر او منطبق می‌شود.

شاگرد: چیزی که هم وجودش هم آن ؟؟؟ جعل است چجوری آن

استاد: ولو وجودش وجود. چون حکم خودش یک امر اعتباری است. حقیقتش از سنخۀ امر اعتباری است، از سنخۀ عنوان انتزاعی است. یعنی حکم، سنخه‌اش سنخه‌ای است که با آن امر انتزاعی همخوانی دارد. روی همین جهت، این را دقت بفرمایید. ما وقتی می‌گوییم که این شیء پاک است، پاکی بر شیء خارجی صدق می‌کند و بر مفهوم ذهنی‌اش صدق نمی‌کند. مفهوم خارجی لباس پاک نیست، ثوب خارجی پاک است. نسبت به آن مرحلۀ جعل و ما یتعلق بالجعل و مقومات جعل صحت سلب دارد. چون پاک یعنی آن چیزی که همان نکته‌ای که عرض کردم که ما در واقع حکم یعنی آن چیزی که شارع نسبت به صورت ذهنیه‌اش یک اراده‌ای کرده است. آن چیزی که نسبت به صورت ذهنیه‌اش اراده کرده خارج است، و به این مفهوم ذهنی اصلاً قابلیت انطباق ندارد. یعنی ببینید ما می‌گوییم که الثوب طاهرٌ. ثوب یک تصور ذهنی دارد. آیا طهارت بر صورت ذهنیۀ ثوب عارض می‌شود؟ یا بر ثوب خارجی؟

شاگرد: اگر ثوب خارجی محقق نشود ما بالوجدان یک جعلی داریم؟

استاد: نه؛ خیر نداریم. جعل

شاگرد: جعل دارد، فعلیت پیدا نکرده.

استاد: فعلیت پیدا نکرده.

شاگرد: ولی خود جعل که وجود دارد.

استاد: بله.

شاگرد: آن متعلق آن طهارتی که در جعل است. آن وجود خارجی فرض این است که ندارد.

استاد: بله متعلق و آن طهارتی که منشأ اثر هست طهارت مرحلۀ مجعول است.

شاگرد: این معنایش این نیست که اینها دو تا وجود دارند؟ نه این‌که بگوییم وجود

استاد: نه چون وجود مستقل ندارند، ما همین را می‌خواهیم. اصلاً زور ما همین هست که بگوییم وجود مستقل ندارند ولی وجود دارد. اصلاً نکتۀ سختی بحث جعل و مجعول همین هست. جعل و مجعول چیزش این هست که این یک مفاهیمی هستند که صحت سلب ندارند و فقط هم بر خارج منطبق می‌شوند و بر این عنوان ذهنیه منطبق نمی‌شوند و آن هم منشأ اثر هست. چیزی که کل نبض بحث همین است. بنابراین ما عرضمان این هست که طهارت بر ثوب خارجی عارض می‌شود. ثوب خارجی به وصف طهارت متصف می‌شود نه ثوب ذهنی. ثوب ذهنی طاهر نیست. چون اصلاً طهارت یعنی آن چیزی که شارع مقدس نسبت به صورت ذهنیه‌اش جعلی داشته باشد. جعل به صورت ذهنیه تعلق می‌گیرد. یعنی آن منشأ انتزاع مربوط به صورت ذهنیه است. ولی آن وصف مربوط به عنوان انتزاعی است. و عنوان انتزاعی در خارج محقق است. و آن چیزی که اثر دارد همان خارج است. ما می‌گوییم زید خارجی عادل بوده است. همان زید خارجی نمی‌دانیم هنوز عادل هست یا عادل نیست. پس عدالت خارجی را ما استصحاب می‌کنیم. ما می‌گوییم زید واجب الاحترام بوده، الآن نمی‌دانیم زید هست یا نه، استصحاب را روی خود زید می‌کنیم. می‌گوییم زید چون الآن موجود است پس بنابراین آن حکم را. احکام برای صور ذهنیه نیست. احکام برای خارج است. این نقطۀ اصلی این بحث هست که آقای صدر بحث را به یک شکل دیگری این بحث را دنبال کرده‌اند.

حالا بقیۀ بحث را ان شاء الله دوشنبه خدمت دوستان هستیم. ما دیگر دعاگوی آقایان هستیم. نایب الزیاره هستیم و دعاگو هستیم و ان شاء الله و ببینیم تا خدا چه خواهد. حالا قرار بود در مورد چیز هم صحبت کنیم با رفقا، محدودۀ امتحان. این بحث اصل مثبت چند جلسه قبل است؟

[بحث در مورد محدودۀ امتحان ۳۵:۳۵]

از جلسۀ ۹۱ تا ۱۵ جلسۀ بعد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. به نظر می‌رسد اسامی در این بخش اشتباه به کار رفته. ۱۵:۵۵ [↑](#footnote-ref-1)